

## – اشاره:

پیشرویه‌های اخیر گروه طالبان در افغانستان و تحت تصرف در آوردن بخش اعظم کشور از سوی این گروه، بویژه سقوط مزار شریف و شهرهای مهم شمال کشور که در تصرف نیروهای ضد طالبان؛ موسوم به جبهه متحد برای نجات افغانستان بود، زمینه‌های حاکمیت فراگیر این گروه را بر تمامی افغانستان فراهم نمود. کشورهای منطقه و بویژه همسایگان غربی و شمالی افغانستان (ایران و کشورهای آسیای میانه) با ابراز تاسف و نگرانی از وضعیت کنونی در برابر این رخداد واکنش نشان دادند. شاید بتوان گفت در دهه سوم مرداد ماه سال جاری تحولات افغانستان و مسایل مربوط به گروه طالبان بیشترین پوشش خبری را در رسانه‌های خبری جمهوری اسلامی ایران و کشورهای همسایه به خود اختصاص داده است. دقت در فراوانی اخبار، تحلیل خبری و تفسیرهای سیاسی مربوط به افغانستان اهمیت این تحولات در سیاست خارجی این کشورها را نشان می‌دهد. به جز پاکستان که از حامیان جدی طالبان است و طبعاً پیشرویه‌های نظامی این گروه را، موقعیت جدیدی در سمت و سوی سیاست خارجی خود تحلیل می‌کند، سایر کشورهای همسایه نظیر جمهوری اسلامی ایران، تاجیکستان، ازبکستان و.... این رخداد را سر آغاز بحران

جدیدی در افغانستان ارزیابی نموده نسبت به پیامدهای آن هشدار داده‌اند. واکنش هشدار دهنده و همراه بانگرانی این کشورها، صرف نظر از دخالت نظامی، پاکستان که در هم پیمانی منطقه‌ای با آمریکا و سعودی قرار دارد، به دلیل اثرگذاری منفی این رخدادها در سیاست خارجی، ثبات داخلی و منافع ملی این کشورها می‌باشد.

کشورهای آسیای میانه به دلیل نابسامانی و بی‌ثباتی داخلی و وجود زمینه‌های اجتماعی برای نفوذ طالبان، از صدور اسلام افراطی و سنتی طالبان و بنیادگرایی مذهبی آن هراس دارند، در حالی که جمهوری اسلامی ایران بیشتر به استقرار یک دولت اسلام‌گرای آمریکایی به عنوان اهرم فشار امریکا علیه ایران می‌اندیشد. برای جمهوری اسلامی دو مسأله دیگر نیز به شکل جدی وجود دارد. حمایت طالبان از گروهک مجاهدین خلق و اختصاص دادن پایگاههای نظامی به آنان و نیز جهتگیری طالبان در برابر سایر اقوام و بویژه هزاره‌ها و شیعیان افغانستان. باتوجه به اهمیت این رخداد و تاثیر جدی آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌بایست به شناسایی و بازبینی این گروه مبادرت نمود. باید دید طالبان کسیتند؟ چگونه شکل گرفتند؟ و با استفاده از چه راهبردهایی در مدت کوتاهی در دل جامعه افغانستان رسوخ کردند؟ و اساساً این که طالبان از لحاظ فکری و ایدئولوژیکی چگونه می‌اندیشند و در زمینه سیاست، حکومت و اجتماع چه اندیشه‌هایی را دنبال می‌کند؟ در این گزارش تلاش می‌شود تا با هدف اطلاع رسانی، پرسشهای مذکور مورد تحلیل و ارزیابی قرارگیرد تا در پرتو پاسخ آن، بتوانیم شناخت اجمالی نسبت به این جریان ارائه نماییم.

### - ساختار قومی و قبیله‌ای جامعه افغانستان

قبل از پرداختن به بررسی علل و انگیزه‌های شکل‌گیری گروه طالبان، زمینه و شرایط داخلی و خارجی رشد و گسترش آن و طرح اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی این جنبش، ابتدا لازم است تصویر اجمالی از سیمای جامعه افغانستان و ساختار قومی و قبیله‌ای آن ارایه گردد، زیرا چنانکه خواهد آمد شکل‌گیری و رشد قارچ‌گونه و شتابان جنبش طالبان و تبیین عوامل پیروزیهای چشمگیر و خیره‌کننده این گروه در عرصه نظامی، تنها با در نظر داشت بافت جمعیتی و ترکیب قومی جامعه افغانستان امکان‌پذیر خواهد بود.

کشور افغانستان به لحاظ تعدد اقوام و ملیتها از معدود کشورهای جهان است که در آن اقوام و ملل مختلف و بعضاً ناهمگن سکونت دارند. به لحاظ قومی کشور افغانستان را می توان ملغمه ای از ملل کشورهای همسایه شرقی، غربی، جنوبی و شمالی دانست. در کنار چهار قوم عمده و تاثیرگذار بر زندگی سیاسی جامعه نظیر؛ قوم پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک اقلیتهای قومی متعددی چون؛ ایماق، قزلباش، ترکمن، قیرقیزی و غیره در این کشور سکونت دارند. همین تنوع و ناهمگنی اقوام، به دلیل فقدان عامل محوری وحدت آفرین «به جز اسلام که از آن نیز تفسیرهای متعارضی وجود دارد» موجب شده است که در افغانستان روند ملت سازی با چالش های جدی مواجه گردد. هنوز پس از چندین سال (از ۱۹۱۹ تا کنون) از استقلال این کشور، هویت ملی مشترک و قابل قبول برای تمامی اقوام، در این کشور شکل نگرفته است. در چنین جامعه ای طبیعی است که گردش قدرت سیاسی در تار و پود قومیت و قبایل محصور می ماند و زمینه های مشارکت سیاسی سایر اقوام از میان می رود و همین امر نه تنها میان اقوام که، حتی در درون قوم خاص، میان قبایل مختلف تنشهای جدی را موجب گشته و اگرایی نسبت به حکومت مرکزی را به همراه داشته است. قوم پشتون، که همواره خود را صاحب اصلی حاکمیت سیاسی در افغانستان می داند و در طول تاریخ دولت ملی افغانستان قدرت سیاسی را به صورت انحصاری در دست داشته است، در تعارض جدی با سایر اقوام قرار گرفته است، این امر جنگهای خونین قومی و قبیله ای را با خود همراه داشته است. شاهان خودسر و قدرت طلب برای ایجاد، تحکیم و تثبیت حاکمیتشان همواره از مناقشات قومی به نفع خود بهره برداری نموده این شکافها را در تاریخ این کشور عمیقتر ساخته اند.

در این جا مناسب است اشاره ای گذرا به چهار قوم عمده و تاثیرگذار بر سیاست و زندگی سیاسی داشته باشیم. اقوامی چون؛ پشتون، ازبک، هزاره و تاجیک. در ذیل به معرفی اجمالی آنها می پردازیم:

#### ۱- قوم پشتون:

پشتون ها یا افغان ها به مفهوم اخص کلمه، که تقریباً ۴۵٪ جمعیت افغانستان را تشکیل می دهند عمدتاً در شرق و جنوب کشور و بعضاً در شمال و غرب زندگی می کنند. آنان به زبان

«پشتو» که از شاخه‌های زبان هند و اروپایی است تکلم می‌نمایند. بیشتر آنان با زبان فارسی دری نیز آشنایی دارند و همگی به لحاظ مذهبی پیرو اهل سنت و جماعتند. پشتونها به لحاظ جمعیتی از اکثریت نسبی برخوردارند و به لحاظ سیاسی مالک و داعیه‌دار انحصاری حاکمیت سیاسی در افغانستان بوده‌اند. پشتونها به لحاظ ساختار درونی به دو تیره غلزایی و درانی منشعب می‌گردد. حاکمیت سیاسی همواره در دست طایفه درانی بوده است و تنها پس از کودتای مارکسیستی ۱۳۵۷ این حاکمیت به طایفه دیگر پشتون؛ یعنی غلزایی‌ها انتقال می‌یابد. بدین ترتیب می‌بینیم که از ابتدای تشکیل مجدد دولت افغانستان توسط احمدخان ابدالی (از طایفه درانی) در سال ۱۷۴۷ تا بحران کنونی افغانستان و سقوط حاکمیت مرکزی در کشور، حاکمیت سیاسی کشور در انحصار قوم پشتون بوده طبعاً این انحصار در سایر زمینه‌های مربوط به سیاست و اجتماع نیز نمود جدی داشته است. طالبان که امروزه داعیه تشکیل حکومت اسلامی را دارند عموماً از درون این قوم برخاسته‌اند.

## ۲- هزاره‌ها

مردمان هزاره که تقریباً ۲۵٪ کل جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند، عمدتاً در مرکز افغانستان در کوهپایه‌ها و سنگلاخ‌های موسوم به هزاره‌جات، ارتفاعات مرکزی هندوکش، سایر نقاط کشور و نواحی شمال سکونت دارند. زبان این قوم فارسی دری و اکثریت قریب به اتفاق آنان پیرو مذهب شیعی جعفری است. مهاجرین این قوم که در اثر ظلم و بیدادگری یکی از حکام متعصب پشتون به نام عبدالرحمن خان ترک وطن نموده‌اند در خراسان ایران و بلوچستان پاکستان متوطن هستند (۱۸۹۰). هزاره‌ها که نماد اصلی شیعه در افغانستان محسوب می‌گردد، در طول تاریخ سیاسی افغانستان از حقوق سیاسی و اجتماعی محروم بوده مورد اعمال تبعیض و تعصب شدید قومی و مذهبی قرار داشته‌اند.

## ۳- تاجیکها

تاجیکها به لحاظ موقعیت و منزلت اجتماعی دومین گروه قومی در افغانستان محسوب می‌گردد. اینان که به لحاظ کمی در ردیف سوم و پس از پشتون و هزاره قرار دارند، در بخشهای

شمال شرقی در بدخشان، شمالی، پنجشیر، غورات، هرات و سایر نقاط شمال کشور پراکنده‌اند. تاجیکها به لحاظ مذهبی، سنی مذهب‌اند و به زبان فارسی دری صحبت می‌کنند این مردم عمدتاً شهرنشین هستند و زندگی ایلی و قبیله‌ای را تا حدی ترک نموده‌اند. به رغم حاکمیت انحصاری پشتونها، تاجیکها در برخی مقاطع، حکومت افغانستان را در دست داشته‌اند که در تعارض جدی با رهبران پشتون قرار داشته‌اند - حکومت شش ماهه حبیب الله معروف به «بچه سقاو» در سال ۱۹۲۹ و حکومت چندساله برهان الدین ربانی [از پاییز ۱۳۷۱ تا کنون] نمونه‌هایی از حاکمیت غیر پشتون در افغانستان است که هیچ‌گاه ثبات و استقرار جدی نداشته است.

#### ۴- ازبکها

ازبکها مردمان ترک تباری هستند که در نواحی شمال افغانستان و در نوار مرزی شمال کشور با ازبکستان سکونت دارند و در شهرهای مزار، میمنه، خان آباد، قندوز و غیره پراکنده هستند. به لحاظ جمعیتی مقدار این قوم در حدود ۱/۵ میلیون نفر برآورد شده است. ازبکها از اعقاب ترکان زردپوست آسیای مرکزی‌اند و به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند. زبان ازبکی که ترکیبی از زبان ترکی است، زبان اصلی این مردم است و به لحاظ مذهبی پیرو سنی حنفی هستند. اینان نیز چون سایر اقوام در طول تاریخ محکوم و تحت فشار بوده‌اند و به همین جهت در فقر و محرومیت می‌زیسته‌اند. ژنرال دوستم و ژنرال ملک از رهبران اصلی این قوم هستند.

#### پیشینه تاریخی و ریشه‌های شکل‌گیری جنبش طالبان

بر خلاف تصور رایج در رسانه‌های جمعی و نظریات غالب کارشناسان کشورمان، جنبش طالبان که در پاییز سال ۱۳۷۳ به صورت رسمی بروز و ظهور یافت و در مدت کوتاهی توانست خود را به قطب مهم قدرت در داخل افغانستان تبدیل کند، دارای پیشینه تاریخی دوران جهاد بوده و یک دفعه از میان رخدادهای سیاسی و نظامی کشور افغانستان سر بر نیاورده است. صرف نظر از کاربرد برخی واژه‌ها برای معرفی این جریان که نوعی تحلیل سطحی را به نمایش می‌گذارد؛ از قبیل گروه بی ریشه، باند و.... بررسی پیشینه تاریخی این گروه، علل و ریشه‌های شکل‌گیری آن می‌تواند ما را در ارائه جمع‌بندی مناسب، تجزیه و تحلیل ماهیت آن و بالاخره

تبیین معقولانه تر رشد و گسترش سریع این گروه در بیشتر نقاط افغانستان یاری رساند. برای روشن شدن این بحث، مرور اجمالی به ساختار درون گروهی و بافت عناصر متشکله این گروه می‌تواند راهگشا باشد. طالبان نیرویی است عمدتاً پشتون و متشکل از سه طیف عمده؛ دسته‌ای از طلاب دینی که در مراکز اهل سنت، بویژه پاکستان تحصیل نموده‌اند و در دوره جهاد مقدس مردم افغانستان علیه نیروهای اشغالگر ارتش سرخ وارد مبارزه شده‌اند، این عده در دوره جهاد در تشکیلات حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی جذب شدند و خود دارای یک تشکیلات درونی به نام تنظیم طلاب در درون حزب «حرکت انقلاب» بودند. گفته می‌شود رهبر فعلی گروه طالبان ملا عمر که خود از مجروحین جنگی سالهای جهاد است، قبلاً در حزب «حرکت انقلاب» عضوی از اعضای مبارز بوده است. طیف دوم را عنصری از احزاب جهادی متعلق به قوم پشتون تشکیل می‌دهد. فرماندهان و افرادی متعلق به احزاب جهادی پشتون؛ حزب اسلامی حکمتیار، حزب اسلامی یونس خالص، اتحاد اسلامی سیاف، محاز ملی سید احمد گیلانی، نجات ملی صبغت الله مجددی و..... پس از جنگهای خونین احزاب در سالهای ۷۱-۷۳ که بر سر توزیع و تقسیم قدرت صورت گرفت، با ظهور جنبش طالبان به آنان پیوست. البته همان گونه که در بحث شرایط و زمینه‌های موفقیت اینان اشاره خواهد شد، در جذب این عناصر و اعضای گروههای مذکور به جنبش طالبان، تعارض قومی دارای جایگاه خاص بوده است و به عبارت دیگر حاکمیت سیاسی کشور که از دیرباز در اختیار قوم پشتون بوده است، پس از پیروزی مجاهدین برای نخستین بار به صورت رسمی و آشکار در دست دیگر اقوام قرار می‌گیرد. (چون آقای ربانی از قوم تاجیک بود، این امر انگیزش جدی پیوستن احزاب پشتون به طالبان را به همراه داشت).

طیف سوم پشتونهایی هستند که در رژیم کمونیستی سابق عضویت داشتند و بعضاً در احزاب جهادی جذب شده بودند و به جنبش طالبان پیوستند. ذکر این نکته مناسب است که، پس از پیروزی مجاهدین در سال ۱۳۷۱ و آغاز جنگ قدرت میان احزاب جهادی، عناصر مرتبط به رژیم کمونیستی و وابسته به احزاب خلق و پرچم، به دلیل شکل‌گیری فضای قومی و گسترش سیاست قوم محوری هر کدام به احزاب مربوط جذب گردید، این روند بلااستثنا در اکثر احزاب جهادی اعم از شیعی و سنی تعمیم داشت و جانان کمونیزم وابسته به احزاب مارکسیستی، با

استفاده از این فضای دردناک در احزاب جهادی جای گرفتند و همین امر خود یکی از عوامل تشدید معارضات و جنگهای داخلی احزاب گردید. به هر حال برخی از افسران، نظامیان و کارمندان دولت کمونیستی بر اساس معیار قومی جذب گروه طالبان گردیدند.

بنابر این می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که هسته‌های نخست‌گروه طالبان در سالهای جهاد علیه کمونیزم ریشه داشته و شاخ و برگ فزاینده آن پدیده‌ای است که معلول جنگهای داخلی احزاب و فعالیت‌های شکافها و تعارضهای قومی بوده است. البته در میان جناحهای مختلف تشکیل‌دهنده گروه طالبان، طلبه‌ها و عالمان دینی اهل سنت دارای نقش کلیدی بوده ظهور و بروز بیشتری نسبت به سایر جناح‌ها دارند. هر چند بروز معارضات و تنشهای درونی میان طیفهای مختلف طالبان هر از چندگاهی اجتناب‌ناپذیر می‌نماید، اما این تنشها تاکنون به مشکلات جدی برای آنان نیانجامیده است و هنوز این جنبش از وحدت و انسجام درونی برخوردار و همین امر یکی از عوامل اصلی موفقیت آنان در عرصه‌های نظامی افغانستان بوده است.

#### - طالبان چگونه بوجود آمد؟

در مورد دلایل و علل شکل‌گیری جنبش طالبان اظهار نظرهای متفاوتی صورت گرفته است. برخی، عوامل استکبار و توطئه را مهمترین عامل در مجموعه علل و عوامل تکون این جنبش می‌دانند. عده‌ای دیگر شرایط داخلی جامعه را بیشتر مطرح می‌کنند. هر چند در یک تحلیل نسبتاً جامع نمی‌توان هیچ‌یک از دو عامل داخل و خارج را از نظر دور داشت، اما با تحلیل ساختاری جامعه افغانستان، زمینه‌های داخلی در به وجود آمدن این گروه جدیدتر به نظر می‌رسد. در بررسی عوامل خارجی نقش پاکستان، عربستان و آمریکا بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. این کشورها با توجه به رقابت و خصومت جدی با جمهوری اسلامی ایران همواره تلاش می‌کنند تا از شکل‌گیری دولتی که روابط دوستانه با ایران داشته باشد، جلوگیری نمایند. در این راستا به وجود آوردن طالبان نشانگر بهترین انتخاب این کشورها در راستای اهداف سیاسی شان خواهد بود. دولت برهان‌الدین ربانی که از تابستان سال ۱۳۷۱ تاسیس شد، دارای مناسبات نیک و مثبتی با جمهوری اسلامی ایران بود و از سوی دیگر این دولت، دولتی نبود که پاکستان، سعودی و

آمریکا بدان می‌اندیشیدند، از این رو پاکستان، سیاست تضعیف تدریجی دولت آقای ربانی را در رأس برنامه‌های سیاست خارجی خویش قرار داد. شاید در جنگهای داخلی احزاب علیه این دولت، بویژه جنگ مستمر و خونین حکمتیار علیه این دولت، نتوان رد پای نظامیان پاکستانی را نادیده گرفت. سیاست جذب سایر احزاب و گروهها و فعال شدن دیپلماسی دولت آقای ربانی، نوید برقراری ثبات اجتماعی و سامان سیاسی در کشور را می‌داد، اما قبل از تحقق چنین امری دولت پاکستان در صدد برآمد تا از پا گرفتن چنین دولتی جلوگیری نماید. بر این اساس، پاکستان با همیاری عربستان سعودی (که در ارتباط جدی با حوزه‌های علمیه اهل سنت و طلاب تحصیل کرده در این مدارس است) و آمریکا با استفاده از شرایط اجتماعی و زمینه‌های داخلی، جنبش طالبان را با داعیه برقراری صلح و امنیت در کشور به راه می‌اندازد.

در بعد عوامل و ریشه‌های داخلی نیز می‌توان به شرایط اجتماعی و زمینه‌های سیاسی این جنبش اشاره کرد. مردم افغانستان که از چندین سال جنگ، ویرانی و خانه به دوشی به شدت درمانده و خسته بودند به وجود فردی یا جمعی چشم دوخته بودند که با سرکوب نمودن فرماندهان و تفنگک به دوشان محلی امنیت و ثبات را به جامعه بازگرداند. بدلیل فرو ریختن جو اعتماد میان احزاب جهادی متخاصم جمع آوری سلاح و مهمات جنگی که شرط نخستین هر نوع سازش و تفاهم بود با بن بست جدی روبرو بود، وجود یک نیروی سوم بی طرف کاملاً ضروری به نظر می‌رسید، زمینه‌های شکل‌گیری و استقبال مردم از چنین نیرویی به خوبی مشاهده می‌گردد. جنبش طالبان با استفاده از چنین فرصت و امکاناتی قدم به صحنه گذاشت و در بدو ورود خود در تابستان ۱۳۷۳ توانست قندهار را (مرکز فعلی آنان است) به تصرف خود در آورد و رسماً وارد صحنه تحولات افغانستان شود.

### زمینه‌ها و شرایط رشد و گسترش طالبان

رشد سریع و برق‌آسای جنبش طالبان و تصرف بیش از ۸۰٪ کشور توسط آنان، پدیده‌ای است که هنوز هم با ابهامات جدی روبرو است. این امر را می‌توان با در نظر داشتن زمینه‌های داخلی و شرایط بین‌المللی مورد مطالعه و بررسی قرار داد.



## -زمینه‌های داخلی

مقصود از زمینه‌های داخلی مجموعه شرایط و امکاناتی است که در درون جامعه افغانستان به وجود آمد و همین شرایط نقش جدی و تاثیرگذاری را در موفقیت و پیروزی برق آسای طالبان از خود به جای گذاشته است. این زمینه‌ها را می‌توان در چند محور زیر خلاصه کرد:

۱- **نظم و امنیت:** در مدت قریب به دو سال عمر دولت مجاهدین که جنگ قدرت شیرازه جامعه را از هم فروپاشاند و عنصر حیاتی نظم و امنیت به پای حکمروایی مطلق فرمانروایان محلی به غارت رفت، کمترین نشانی از نظم و امنیت در شهرها، روستاها و قصبات به چشم نمی‌خورد. مردم مظلوم افغانستان در این بلبشوی توفانی نه صاحبان جان خود بودند و نه اختیار ناموس و مال خود را داشتند. از قانون، مجازات و عدالت خبری نبود. ناامنی، وبای فراگیری بود که حیات اجتماعی مردم را به کام نیستی کشانده بود. در چنین اوضاع و احوالی که مردم به قدرت مطلق و حاکم مستبدی چشم دوخته بودند تا امنیت را به زندگی مردم بازگرداند و اخاذان و باجگیران تفنگ به دوش محلی را از میان بردارد، طالبان با داعیه برقراری صلح و امنیت در کشور ظهور نمود. توده مردم افغانستان که تنها تشنه امنیت بودند از این خیزش استقبال نمود و طالبان با کمترین مقاومتی توانست شهرهای مختلف کشور را زیر پاگذارد. نزدیک شدن طالبان به مرکز حکومت (کابل) در حالی صورت می‌گرفت که هنوز جنگهای داخلی احزاب جهادی و متخاصم بر سر قدرت ادامه داشت. با نزدیک شدن طالبان به کابل، حزب اسلامی گلبدین حکمتیار با کمترین مقاومت سنگرهای نظامی خود را به طالبان واگذار نمود. سنگرهایی که برای مدت قریب به دو سال در برابر دولت آقای ربانی و نیروهای احمدشاه مسعود مقاومت کرده بود، در برابر طالبان یک روزه تسلیم شد. در این جا باز مسأله قومیت را داریم که در محور بعدی اشاره خواهد شد.

۲- **مسأله قومیت:** همان طور که اشاره شد حاکمیت سیاسی افغانستان در اعصار و قرون

متمادی در دست قوم پشتون بوده است. انتقال این حاکمیت به اقوام دیگر و یا مشارکت سایر اقوام در قدرت سیاسی که در دوره دولت آقای ربانی صورت گرفت، پدیده‌ای نبود که به سادگی برای اندیشه پشتونیزم قابل تحمل باشد. بافت جمعیتی و قومی طالبان، یکی از مهمترین و

کارآمدترین امکانات موفقیت را در اختیار این جنبش گذاشت، احزاب جهادی پشتون (حزب اسلامی حکمتیار و خالص، اتحاد اسلامی سیاف، محاذ ملی گیلانی، نجات ملی مجددی و...) که خواهان حاکمیت بلامنازع پشتون (در مورد هر دو حزب اسلامی و اتحاد اسلامی) و یا حداقل حاکمیت مؤثر پشتون (در مورد حزب گیلانی و مجددی) بودند نه تنها به مقابله با طالبان برخاستند، بلکه تمامی افراد و امکاناتشان جذب جنبش طالبان گردید و این یکی از مهمترین عامل موفقیت نظامی طالبان در جهات جنگی محسوب می شود، حتی در تحولات اخیر افغانستان و سقوط شهرهای شمال به دست طالبان این عامل رانمی توان نادیده انگاشت.<sup>(۱)</sup>

### شرایط بین المللی

در کنار زمینه‌های داخلی رشد سریع جنبش طالبان، حمایت‌های مالی، نظامی و سیاسی کشورهای منطقه و بویژه عربستان سعودی، پاکستان و آمریکا را نیز نباید از نظر دور داشت. دلارهای نفتی عربستان سعودی و حمایت‌های مالی و تسلیحاتی آمریکا و کمک‌های استراتژیک و اطلاعاتی پاکستان نقش جدی در رشد و گسترش این جنبش داشته است. برای تأیید این فرضیه کافی است که به معامله‌های کلان فرماندهان طالبان با برخی از فرماندهان محلی ضد طالبان، دقت کنیم. در بیشتر موارد طالبان با استفاده از پول و دادن امتیاز اقتصادی، مخالفین را تطمیع و به عقب نشینی و تسلیم واداشته‌اند. پاکستان، آمریکا و عربستان سعودی هر کدام در راستای اهداف خاص خود در حمایت جدی از تحریک طالبان پرداخته مهمترین تأثیر را در پیروزیها و رشد سریع این جنبش داشته‌اند. البته بررسی اهداف سیاست خارجی این کشورها خود مقوله‌ای در خور بحث و قابل توجه است. به اختصار می توان سیاست خارجی دو کشور اخیر را در ارتباط با جمهوری اسلامی ایران تحلیل کرد. ایجاد ناامنی در مرزهای شرقی ایران، ایجاد حاکمیت داعیه دار خلافت اسلامی و استفاده از شگرد خطرناک مذهب علیه مذهب و تبلیغ اسلام سعودی در افغانستان و آسیای میانه برای جلوگیری از رشد و گسترش اسلام ناب و مسایل اقتصادی منطقه مهمترین محورهای سیاست خارجی این کشورها است. به هر حال جهتگیری سیاسی این کشورها را با هر سمت و سویی که باشد، نمی توان در رشد سریع جنبش طالبان نادیده انگاشت.

۱ - جهت اطلاع بیشتر به ماهنامه فجر امید شماره ۲۸ (مرداد ۱۳۷۷) مراجعه نمایید.

## طالبان؛ سیاست و اجتماع

بررسی همه جانبه نظریات سیاسی و اجتماعی طالبان هر چند در خور پژوهش و مطالعه است، اما از آن جا که جنبش طالبان هنوز به عنوان یک دولت فراگیر نتوانسته است، جایگاه خود را در جامعه افغانستان تثبیت کند، به لحاظ عملی و اجرایی اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی آن هنوز به شکل جدی ظهور و بروز نیافته است، بنابراین در این نوشتار تلاش بر آن است تا مهمترین شاخصهای تفکر دینی، سیاسی و اجتماعی این جنبش در بُعد نظری و تئوریک آن طرح و بررسی شود. هر چند ممکن است برخی از این افکار و نظریات در مواجهه با واقعیات اجتماعی، زمانی که طالبان به عنوان جریان حکومتگر مطرح شوند، با چالشهای جدی روبرو گردیده نادیده انگاشته شوند.

### طالبان و اجتماع

در دیدگاههای اجتماعی طالبان، چند زیر مجموعه مهم را می‌توان ردیابی کرد. اما قبل از آن، ذکر این نکته ضروری می‌رسد که جنبش طالبان به دلیل تأثیر پذیری از مایه‌های فکری جمعیت العلمای پاکستان بیشتر دیدگاههای سیاسی و اجتماعیش را با الهام از این گروه پی‌ریزی نموده است. این امر بویژه در برخورد با مظاهر تمدن کنونی و پدیده‌های جدید پررنگتر و برجسته‌تر به نظر می‌رسد. اگر عبدالاعلی مودودی «گرایش و جذب امت اسلامی به پدیده‌های جدید و مظاهر تمدن معاصر را یکی از دلایل عقب ماندگی مسلمین عنوان نمود»<sup>(۱)</sup>، جنبش طالبان نیز دقیقاً در همین راستا با این نمونها در قالب جمع آوری وسایل صوتی و تصویری به مبارزه برخاست و در یک اقدام به اصطلاح انقلابی و اصلاحی تمامی تلویزیونها و ضبط صوتهای شهروندان کابل را جمع آوری نموده مغازه‌های فروش این وسایل را تعطیل کرد.

بنابر این سختگیریهای مذهبی طالبان در کلیه مواضع سیاسی و اجتماعی آنان از جایگاه خاصی برخوردار است. اهتمام جدی به ظواهر قوانین و شعایر شریعت؛ در قالب برپایی اجباری نماز جماعت در معابر و مساجد، تطبیق احکام اولیه اسلام بدون در نظر گرفتن مقتضیات زمان،

قطع دست دزدان و راهزنان، گذاشتن «ریش» و ایجاد محدودیتهای جدی برای فعالیت اجتماعی زنان و حتی تحصیل آنان نموده‌های آشکاری از سختگیری افراطی مذهبی آنان است که بی شباهت به اسلام سعودی و وهابیت نمی‌باشد.

اعمال محدودیت افراطی علیه زنان و حتی کنترل رفت و آمد آنان در سطح شهرها، نه تنها صرفاً در شکل صوری خود باقی نمانده، علی‌رغم انتقادات محافل جهانی به عنوان اندیشه اجتماعی غیر قابل اغماض به مرحله اجرا درآمده است. تعطیل نمودن موسسات امدادی سازمان ملل به دلیل این که بیشتر کارمندان این سازمانها را زنان غیر محجبه تشکیل می‌داده است، بیانگر آن است که طالبان به سادگی حاضر نیستند که از این نظریه دست بردارند. این امر بویژه با عنایت به موقف سیاسی طالبان که برای ایجاد حاکمیت فراگیر در افغانستان نیازمند آن است تا با در نظر داشت مقررات بین‌المللی و احترام به حقوق شهروندی و کنوانسیونهای بین‌المللی از در مداخلات پیش آمده تا بتوانند شناسایی سیاسی کشورهای جهان و محافل بین‌المللی را به دست آورند، با جدیت بیشتر خود را نشان می‌دهد.

هر چند برخی از رهبران طالبان ممنوعیت تحصیل زنان و مشارکت سیاسی و اجتماعی آنان را با در نظر داشتن شرایط بحرانی کنونی به دلیل اشاعه فساد اخلاقی میان نظامیان خانه به دوش طالبان عنوان نموده است، اما این امر تاکنون به عنوان اندیشه بنیادین آنان تعقیب شده به مرحله اجرا گذاشته است.

### سلفی‌گری در قبال پدیده‌های جدید

همان‌طور که اشاره شد، برخورد منفی در قبال پدیده‌های جدید یکی دیگر از شاخصهای اصلی تفکر اجتماعی طالبان را تشکیل می‌دهد. در این جا جنبش طالبان دقیقاً از نظریات اجتماعی جمعیت‌العلماء و وهابیت سعودی متأثر می‌باشد. نگاه مبتنی بر اصالة الحرمه در مورد پدیده‌های جدید تفکر اجتماعی آنان را در چارچوب نظریه‌ای مبتنی بر اصالت عدم جواز محدود می‌کند. در این دیدگاه رگه‌های سلفی‌گری و اجتناب از مظاهر جدید تمدن معاصر، مگر در مواردی که نص صریح بر جواز در دسترس باشد، کاملاً قابل ردیابی است. برخورد منفی و خصمانه آنان در مقابل این پدیده‌ها با این پشتوانه دینی که پیامبر اکرم (ص) و خلفای راشدین از این ابزار و وسایل استفاده نموده‌اند، توجیه می‌گردد. مخالفت رهبر طالبان با انجام مصاحبه

خبرنگاران زن با وی، مخالفت از عکسبرداری و تصویر، نمودهای بارزی از این تفکر می‌باشد.

### طالبان و سیاست

اندیشه سیاسی و حکومتی طالبان، نظیر سایر جنبشهای دینی اهل سنت، مبتنی بر استوانه خلافت اسلامی است. طالبان پس از تصرف کابل، عنوان دولت اسلامی را به امارت اسلامی تغییر داده، محمد عمر را به عنوان خلیفه و امیر مسلمین خواندند. بر اساس تز رایج اندیشمندان سیاسی اهل سنت، اطاعت از خلیفه در زمره واجبات شرعی است و مخالفین با امیر به عنوان یاغی، باغی و مهدورالدم شناخته می‌شوند. در تمامی موضعگیریهای سیاسی طالبان در سطح خرد و کلان این شاخصها تعقیب می‌گردد. بنابر این جنبش طالبان که با داعیه تشکیل حکومت اسلامی قدم به میدان مبارزه گذاشت، ساختار سیاسی این حکومت را در قالب خلافت و امارت اسلامی پیشنهاد می‌کند. در این دیدگاه لازم نیست که خلیفه از اوصاف برتر و کاملتر علم، عدالت، تقوی و غیره برخوردار باشد بلکه به همین اندازه که مردم او را به زعامت و خلافت برگزیده‌اند، امارت او و وجهه شرعی پیدا نموده اطاعت او واجب می‌گردد. ملا عمر دقیقاً از همین موضع اعلام جنگ و صلح، عفو و مجازات می‌نماید. موضعگیری او در مقابل حمله موشکی آمریکا به افغانستان، که به بهانه قتل اسامه بن لادن در تاریخ ۲۹/۵/۷۷، انجام شد دقیقاً بیانگر این دیدگاه دینی ملا عمر و جنبش طالبان است. وی گفت «آمریکا دشمن اسلام است و اسامه بن لادن پناهنده مسلمان است که امارت اسلامی نمی‌تواند آن را تحویل کفر دهد ولو این که تمام دنیا در مقابلش صف آرایی نماید». البته شکل‌گیری چنین خلافتی، با توجه به انگیزه‌ها و اهداف مؤسسين آن، از لحاظ جغرافیایی که در کنار حکومت اسلامی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد مهم و در خور تأمل است.

### شریعت اسلام تنها معیار خلافت اسلامی

در اندیشه سیاسی طالبان، تنها تطبیق و اجرای احکام و شریعت اسلامی هدف بوده تحت هیچ شرایطی نادیده انگاشته نمی‌شود. اسلام سختگیر و غیر قابل انعطاف طالبان، فراتر از ضرورت‌های زمان و مکان و در تمامی برنامه‌های سیاسی و سیاست داخلی و خارجی آنان به عنوان تنها معیار مطرح می‌باشد. در پرسش یکی از خبرنگاران خارجی از وزیر امر به معروف و نهی از منکر طالبان که، اگر طالبان بر مواضع سختگیرانه مذهبی خود بویژه در قبال زنان اصرار

نماید نمی تواند شناسایی رسمی کشورها و مجامع بین المللی را کسب کند، وزیر مذکور چنین اظهار داشت: «ما موظف به اجرای شریعت و تطبیق احکام اسلام هستیم و این کار را انجام می دهیم چه کشورهای جهان ما را به رسمیت بشناسند یا نه»<sup>(۱)</sup>. این برخوردها بیانگر آن است که طالبان هنوز بر اندیشه سیاسی مبتنی بر اسلام سختگیر، افراطی و غیر قابل انعطاف خویش تاکید دارند.

### - خشونت اجتماعی و سیاسی

اعمال خشونت اجتماعی در راستای تطبیق اهداف و اجرای تفکر دینی طالبان، پدیده‌ای است که در تمام حوزه‌های اجتماع جریان دارد. رگه‌های خشونت مذهبی وهابیت را کاملاً می توان در این جنبش شناسایی کرد. طالبان برای تثبیت حاکمیت سیاسی‌شان از خشونت به عنوان ابزار اصلی حکومت، بهره برداری می کنند. هر چند این خشونت نسبت به تمامی حوزه‌ها و اقشار مختلف جامعه تعمیم دارد، اما بنا به دلایل شکاف عمیق مذهبی میان آنان و شیعیان، اعمال خشونت در مورد شیعیان افغانستان شکل خشن تر و کشنده تری به خود می گیرد. عدم انعطاف مذهبی طالبان آنان را در مخاصمات جدی با شیعیان افغانستان و سایر شیعیان بویژه جمهوری اسلامی ایران قرار می دهد. موضعگیری تند و خصمانه آنان در برابر ایران و به اسارت گرفتن دیپلماتها، خبرنگار و امداد رسانان ایرانی که علی رغم آیین نامه‌های بین المللی و صیانت دیپلماتیک انجام شد، به خوبی تعصب مذهبی طالبان را به نمایش می گذارد. هر چند در تحلیل این سیاست خشن آنان در قبال جمهوری اسلامی، سیاستهای آمریکا و سعودی و پاکستان را نمی توان از نظر دور داشت. اما جوهر اصلی این سیاست را بایستی در تفسیر متحجرانه و سختگیرانه آنان از اسلام و آمیختگی آن با تعصبات مذهبی جستجو کرد. به هر حال خشونت اجتماعی، ابزار اصلی طالبان برای حکمرانی است که کمترین تخفیفی در اجرای آن نسبت به مخالفین مشاهده نمی شود. انتقال و کوچ اجباری اقوام هزاره، تاجیک و ازبک و قتل عام مردم مظلوم در شمال افغانستان که در دو نوبت در سال ۷۶ و مرداد ۷۷ اتفاق افتاد، نمونه‌های تکان دهنده سیاست خشونت طالبان را به نمایش می گذارد. خلاصه این که جنبش طالبان تمامی اندیشه‌ها و موضعگیریهای سیاسی و اجتماعی خویش را بر اسلام نخستین و غیر قابل انعطاف

۱- رادیو لندن، شامگاه ۱۰/۴/۷۷.

مورد نظر خویش، مبتنی نموده است و همین امر تحجر فکری و سختگیری مذهبی آنان را در  
برخورد با پدیده‌های جدید و مسایل مربوط به سیاست و اجتماع موجب می‌گردد.